

مروری بر دلایل ورود اندیشه‌های طبّی ایران باستان به یونان

مسعود کثیری

چکیده

شکل‌گیری و فرایند اقتدار امپراطوری هخامنشی در جهان باستان، پدیده‌ای بود که جنبه‌های زیادی از تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی دنیای قدیم را تحت تأثیر قرار داد. در جنبه سیاسی منجر به تشکیل حکومتی فراگیر و مقتدر شد که پهنه وسیعی از شرق را زیر پرچم واحدی گرد آورد و با تأمین امنیت نسبی، زمینه‌های تعامل مؤثر بین فرهنگ‌های مختلف را فراهم آورد.

اما وجود چنین تمرکزی در قدرت، با فعالیت آزاد گروه‌های مذهبی به جای مانده از گذشته، از جمله مغان زرتشتی که بزرگان دربار ماد بودند، در تعارض قرار گرفت و بروز دشمنی ویژه پادشاهان هخامنشی با آنان باعث گشت تا عرصه فعالیت آنها محدود گردد.

این نوشتار بر این است که توضیح دهد اولاً مغان و پیشوایان مذهبی، وارثان چه جنبه‌هایی از فرهنگ و علوم ایران باستان بوده و ثانیاً ایجاد محدودیت برای آنها چگونه باعث انتقال دانش طبّی ایرانیان قدیم به دنیای غرب و یونان شد.

واژگان کلیدی

طب ایرانی؛ طب جالینوسی؛ زرتشت؛ هخامنشی؛ مزاج‌های چهارگانه.

مروری بر دلایل ورود اندیشه‌های طبّی ایران باستان به یونان

با رویکرد جدید که در چند سال اخیر نسبت به طب سنتی ایران به وجود آمده است و با اقبالی که بیماران و متولیان امر سلامت جامعه نسبت به سنت‌های گذشتگان نشان می‌دهند، جای دارد تا نسبت به ریشه‌های تاریخی آن توجه بیشتری گردد. در صورت اِهمال در این مهم، بیم آن می‌رود که افتخار انتساب آنها نسبت به پیشینیان‌مان فراموش گشته و دیگران نسبت به مصادره این افتخارات، بیش از ما کوشا باشند.

اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران بر این است که، اساس آنچه را که امروزه به نام طب سنتی و طب اسلامی می‌شناسیم، برگرفته از طب یونانی است، که بعدها توسط جالینوس پرورانده شد و دوباره به ایران قدیم، و پس از نهضت ترجمه در قرن دوم هجری، به عالم اسلام راه پیدا کرد. بدیهی است که علم و دانش حد مرز سیاسی و حتی زمانی نمی‌شناسد و در هر زمان بسته به برخورد و اختلاط فرهنگ‌های مختلف، از منطقه به منطقه دیگر و از گونه‌ای به گونه دیگر تغییر و تطور می‌یابد. طبق این گفته و براساس شواهد موجود باید حدس زد که منشاء آنچه را که طب جالینوسی نامیده می‌شود، نه تنها برپایه تفکرات طبّی یونان قدیم، بلکه به اندیشه‌های ایرانیان باستان می‌توان نسبت داد.

یکی از مواردی که به نظر می‌رسد نیازمند تتبع و پژوهش بیش از پیش باشد، پیدا کردن ریشه‌های تاریخی طب سنتی مبتنی بر طبایع چهارگانه است که گرچه افتخار ارتقاء و تطورات علمی آن به پزشکان ایرانی مسلمان نسبت داده شده، ولی ریشه‌های تاریخی ابداع آن به غریبان و به‌خصوص، به جالینوس نسبت داده می‌شود. در حالی که با کمی جستجو و استدلال می‌توان به راحتی

فهمید که چنین روشی، برخاسته از باورهای کهن ایرانیان قدیم نسبت به عناصر چهارگانه مقدس و طب مبتنی بر این باور است.

البته هدف این نیست که نقش پزشکان غربی همچون بقراط و بعدها، جالینوس را در رشد و بالندگی این نظریه طبی نادیده گرفته و یا انکار نماییم، بلکه هدف از این پژوهش این است که نشان دهد چگونه چنین فرضیه‌ای از ایران قدیم به سرزمین‌های غربی راه پیدا کرد و در آنجا دچار تغییراتی شد و مجدداً به نام آنها، به خودمان برگشت. برای انجام چنین پژوهشی ناچاریم که ابتدا به سؤالاتی از این دست پاسخ دهیم که:

– وضعیت طبابت در ایران باستان چگونه بود؟

– متولیان امر سلامت و درمان در ایران باستان چه کسانی بودند؟

– چه دلایلی وجود داشت که نظریات طبی ایران زمین، به سوی کشورهای غربی روانه گردد؟

– مبانی طب منسوب به جالینوس چه مشابهتی با باورهای قدیم مردمان ایران دارد؟

در این نوشتار ابتدا سعی شده تا به صورت مختصر وضعیت بهداشت و درمان و پزشکی در ایران باستان تبیین گردد و پس از آن با استناد به منابع تاریخی، بیان گردد که چگونه موبدان و مغان به‌عنوان متولیان امور طبی، جایگاه خود را استوار نمودند. به ریشه‌های تاریخی ایجاد اختلاف ما بین موبدان و مغان با پادشاهان هخامنشی و چگونگی خروج آنها از ایران اشاره می‌شود.

مروری بر منشأ طب در دوران باستان

اینکه منشأ اولیه همه دانش‌های پزشکی در جهان چه چیز و یا چه کسی بوده، موضوعی است که تقریباً ذهن همه محققان تاریخ طب را به خود مشغول نموده است. برخی از مورخان و محققان قدیمی علم طب، مانند «ابن ابی‌اصیبه» با پیروی از نظریات بقراط و جالینوس، اساس طب را نیمه‌الهی و نیمه تجربی می‌دانند. اعتقاد این گروه بر این است که فرضیه‌ها و اصول طب از طریق وحی مستقیم الهی بر بشر آشکار شده، ولی فن طبابت و وسایل درمان از منابع مختلفی تحصیل گردیده است (الگود، ۱۳۷۱، ص ۱۹). برخی دیگر، مانند «حاجی خلیفه» در کتاب «کشف‌الظنون» منشأ طب را آسمانی دانسته، معتقد است که فرشته‌ای به نام «اسقولاپیوس» از طرف خداوند مأمور شد تا به زمین آمده، تعلیمات پزشکی و راه‌های درمان را به گروهی از پیروان خود به‌صورت شفاهی آموزش دهد. آنها معتقدند، زمانی که این فرشته مأموریت خود را به پایان برد، شاگردانش در جهان پخش شده و اصول پزشکی را رواج دادند (حاج خلیفه، ۱۹۹۲، ص ۱۲۶).

ویل دورانت، معتقد است که نخستین بار، زنان در جوامع اولیه به کار طبابت پرداختند. به نظر می‌رسد که علاقه زنان به مقوله طبابت و پزشکی، تنها به دلیل انجام پرستاری از مردان و پرداختن به حرفه مامایی نباشد، بلکه ورود زنان به حیطه مسایل درمانی، ناشی از آشنایی آنها با گیاهان دارویی بوده است. ویل دورانت (۱۳۵۸، ص ۲۵۵) در این رابطه چنین می‌گوید:

... چون سر و کار زنان ابتدا با زمین بوده، از گیاهان اطلاعات فراوانی به دست آورده و توانسته‌اند فن پزشکی را ترقی دهند و آن را از کسب و پیشه ساحری کاهنان ممتاز سازند. از دورترین زمان‌ها، از زمانی که هنوز از حافظه ما خارج نشده، همیشه زن بوده که بیماران را پرستاری می‌کرده است. انسان اولیه آنگاه به

پزشک مرد و پیشوای مذهبی مراجعه می‌کرد که زن در انجام وظیفه خود دچار شکست می‌شد و از معالجه نتیجه نمی‌گرفت.

البته محققان دیگری هم هستند که معتقدند، زن در جوامع اولیه چون حافظ خانواده بود، هم در شناسایی نباتات و ریشه‌های آن و هم در پیشبرد کشاورزی و هم در امر پزشکی نقش فعال و اساسی به‌عهده داشت (بیانی، ۱۳۸۰، ص ۷۴). اما کار طبابت همیشه در انحصار زنان باقی نماند و به مرور زمان در زمره امور مقدس درآمد. انسان اولیه - حتی گاهی انسان‌های امروزی - به هر پدیده‌ای که علتی برای آن نمی‌یافت، نگاهی حاکی از احساس ترس و تقدس داشت و منشأ آن را متافیزیکی و خارج از حیطه قدرت خود می‌دانست. بنابراین همین مسأله باعث شد که کار طب و طبابت در طول زمان به‌عنوان کاری در حوزه مسؤولیت انسان‌های خدایی و پیشوایان مذهبی درآید. آنان علت بیماری را روح و یا یک نیروی شر می‌دانستند که بدن شخص مریض را در اختیار خود گرفته است. بنابراین سعی می‌نمودند به‌وسیله روش‌های مختلف، از جمله آویختن طلسم، زدن ماسک‌های ترسناک به صورت، پوشیدن پوست حیوانات درنده و زوزه کشیدن و... روح شر را ترسانیده، وادار به خروج از بدن بیمار نمایند.

طب ایرانی براساس افسانه‌ها

براساس افسانه‌های تاریخی، اولین باری که ایرانیان به کارهای پزشکی پرداختند، در زمان جمشید، چهارمین پادشاه اساطیری ایران باستان بود. فردوسی معتقد است که در این زمان بود که مردم رویکرد جدیدی نسبت به زندگی به دست آورده، حیات آنان با پدیده‌های تازه آشنا شد. از جمله پدیده‌ها و روش‌های جدیدی که پس از خروج از دوران غارنشینی و شروع

مرحله کشاورزی، در زندگی انسان‌ها به وجود آمد، آشنایی با اصول تندرستی و طب بود:

کمر بست با فر شاهنشهی	جهان سر به سر گشته او را رهی
منم گفت با فره ایزدی	همم شهریاری و هم موبدی
ز خارا گهر جست یک روزگار	همی کرد زو روشنی خواستار
بدین اندرون سال پنجاه رنج	بپیمود و زین چند بنهاد گنج
دگر بوی‌های خوش آورد باز	که دارند مردم به بویش نیاز
چو بان و چو کافور و چون مشکناپ	چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب
پزشکی و درمان همه دردمند	در تندرستی و راه گزند

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۵، ص ۱۰)

از افسانه‌ها که بگذریم، تحقیق در آثار و شواهد به جا مانده از زندگی مردمان قدیم هم این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که اجداد و پدران ما، در ایران با اصول طب آشنا بوده‌اند. گرچه برخی از مورخان اشاره نموده‌اند، اولین کانون‌های پزشکی در میان مردمان هند و سپس یونان به وجود آمد و معتقدند که این دو قوم در اصول پزشکی، در زمان خودشان بسیار پیشرفته و پیشرو بودند، اما بسیار بعید به نظر می‌رسد که مردمانی در قلب گاهواره تمدن زندگی کرده و همجوار مردمان هند و یونان بوده، و در موارد زیادی واسطه انتقال علم و دانش بین این دو تمدن قدیمی بوده‌اند، ولی خود از اصول درمانی آنان بی‌اطلاع بوده و تحت تأثیر آنان قرار نگرفته باشند.

شدت تأثیرپذیری در حوزه‌های علمی به خصوص در مورد پزشکی و درمان - که از نیازهای اولیه انسان است - به حدی است که گاه شما ممکن است روش درمانی خاصی را در جوامع مختلف به صورت مشابه ببینید. برخی مورخان

معتقدند که ایرانیان قدیم چنان در علوم پیشرفته بودند که حتی اقوام همجوار مانند آشور و از جمله یونانیان هم اصول طب را از آنها فرا گرفتند. بنابراین نادیده گرفتن نقش ایرانیان به عنوان واسطه انتقال علوم و پرورش دهنده آن - به عنوان حلقه اتصال - کمی غیرمنصفانه به نظر می‌رسد.

با ورود آریایی‌ها به سرزمین ایران و به دنبال آن گسترش دین زرتشت در بین مردم، تحولات عمده‌ای در کلیه شؤون زندگی مردم قدیم ایجاد شد. از جمله مسایلی که طی این گسترش دچار تغییر و تحول گشت، اصول طب و طبابت بود. همان‌گونه که می‌دانیم، در نگرش زرتشت که تبلور آن در اوستا مشخص است، همه نیروهای جهان منبعث از دو منبع خیر و شر هستند. این نیروهای خیر و شر همواره با هم در حال تعارض بوده، و وظیفه انسان مزدپرست حمایت از نیکی‌ها در برابر بدی‌هاست.

این اعتقاد کلی در اصول طب و سلامت هم اثر گذاشت و این اعتقاد منجر شد که مرض، نتیجه عدم تعادل بین نیروهای خیر و شر باشد و در برابر هر مرضی که عامل بدی ممکن است روی زمین پیراکند، درمانی نیز هست که آفریننده نیکی، آماده به کار بردن آن است. کاهنان اولیه چنان می‌پنداشتند که شیطان ۹۹۹۹۹ بیماری آفریده و هر یک از آنها را باید به وسیله مخلوطی از سحر و جادو و مراعات قواعد بهداشت درمان کنند، و در معالجه آنان، توجه به ادعیه و اوراد بیش از توجه به دارو بود (دوستخواه، ۱۳۷۰، ص ۳۱۴).

آنچه که مسلم است این است که در دوران پادشاهی مادها و تا قبل از دوران هخامنشی، کار طبابت در دست پیشوایان دین زرتشتی قرار گرفت و آنان سعی نمودند تا با به کارگیری روش‌های خاص خود و استفاده از آموزه‌های بهداشتی که در کتاب مقدس - اوستا - آمده بود، انحصار طب و طبابت را در

دست گرفته و بدین وسیله ضمن حفظ نفوذ خودشان در دربار پادشاهان ماد، و اولین پادشاهان هخامنشی، جایگاه مسلم خودشان را هم به عنوان متولیان سلامت جامعه، استوار سازند.

در مکتب مزد یسنا که تحت رهبری زرتشت ایجاد گردیده بود، طریقه درمان و بهبود از طریق مذهب و روحانیت به مردم آموخته می شد (نجم آبادی، ۱۳۴۱، ص ۹۲). در اوایل دوران هخامنشیان، گروهی از دانشجویانی که البته در زمره مغان زرتشتی بودند، در مراکز آموزشی همدان، ری، تخت جمشید به یادگیری طب مشغول بودند. البته لازم به ذکر است که عمدتاً مراکز آموزشی در ایران باستان در جوار آتشکده ها جای داشت (سلطان زاده، ۱۳۶۴، ص ۳۷) و پزشکان به طور عمده از گروه مغان (روحانی زردشتی) انتخاب می شد.

اینها شامل دو گروه «درست پد» (dorstpad) و «تن پزشک» (tan-basezag)ها بودند. درست پدها یاری کننده منابع خیر و سلامتی در برابر منابع شر و بیماری بوده و به از بین بردن عامل بیماری ها می پرداختند و می توان آنها را معادل با متولیان امر بهداشت به حساب آورد. تن پزشک ها با روش های خود مشغول مداوای بیماران می شدند و معادل پزشکان درمانگر امروزی به حساب می آمدند. البته گروه سومی هم بودند که دسته شفادهندگان با چاقو نامیده شده و از روش های غیر روحانی استفاده می نمودند (الگود، ۱۳۷۱، صص ۲۹-۳۵).

حضور گسترده موبدان در مسایل پزشکی نه تنها در منابع مکتوب، که در کتیبه ها و هنرهای صخره ای هم متبلور است. به عنوان مثال در کتیبه ای که در منطقه غرقاب گلپایگان وجود دارد و نمایشگر مراحل یک زایمان غیرطبیعی است، حضور موبد زرتشتی مشهود است و البته ظاهراً این کتیبه باید نمادی

مقدس بوده که زنان از آن، هنگام زایمان درخواست کمک می‌کردند، و یا مربوط به شخص نامداری باشد که تولد او بر سنگ حک شده است. فریدون جنیدی در نوشتاری معتقد است که این ماجرا به زاده شدن رستم از رودابه برمی‌گردد و نشانگر قدمت افسانه‌ای مندرج در شاهنامه فردوسی است. او در تفسیر این کتیبه می‌نویسد:



در سوی راست مردی کلاه‌دار ایستاده است و در سوی چپ یک زن، زن میانین که فرزند از او زاده شده است به پشت بر زمین خوابیده و یک مرد دست به کش، پس از زادن فرزند، رو به آن مرد تاجدار، با بزرگداشت وی ایستاده است. میان سر او و پیکر زن یک بخش خرد، از زمینه نگاره پیدا است که نشان می‌دهد کلاه مرد میانین، کلاه یک موبد است که از نیم رخ دیده می‌شود و به سوی پیشانی اندکی خم می‌شود، این کلاه در بسیاری از نگاره‌های ایران باستان دیده می‌شود...

مسعود کیزی

بیامد یکی موبد چیره دست	مر آن ماهرخ را به می کرد مست
شکافید، بی‌رنج پهلوی ماه	بتابید مر بچه را سر ز راه
چنان بی‌گزندش برون آورید	که کس در جهان آن شگفتی ندید

(جنیدی، ۱۳۸۰)

وضعیت طب در دوره هخامنشی

اما در دوره هخامنشی گرچه از وجود اقدامات و فعالیت‌های حکومت و شخص شاه در امور سلامت جامعه باخبر هستیم، ولی دقت در منابع، ما را با نوعی واقع‌گرایی و تقدس‌زدایی از حوزه طبابت روبه‌رو می‌گرداند. به گفته گزنفون،^۱ نخستین شاهنشاه هخامنشی (کوروش) داروی رایگان را تهیه نموده و گاهی نیز هزینه درمان را از بودجه مملکت می‌پرداخت و هر یک از رعایا را که رنجور می‌شد نزد پزشکی می‌فرستاد و از طبیب معالج قدردانی می‌کرد. در این دوره، داریوش اول بیش از بقیه پادشاهان، برای علم طب اهمیت قایل بود، به سبب ایجاد بیمارستان‌ها و آموزشگاه‌های بزرگ و حمایت از پزشکان مشهور است (نجم‌آبادی، ۱۳۴۱، صص ۱۰۲-۱۰۴).

اما نکته جالب توجه اینجاست که این توجه ویژه داریوش، نه مبتنی بر اصول طب زرتشتی، بلکه با تکیه بر طب کشور مصر انجام می‌شد. الگود در این مورد می‌نویسد:

داریوش توجه زیادی به طب مصری مبذول داشت ولی نشانه‌ای در دست نیست که وی برای ترویج تحقیقات علمی پزشکان زرتشتی اقدامی کرده باشد. داریوش شخصا از مصر بازدید کرد و کوشید که نظر طبقه روحانی مصر را به خود جلب کند. وی مدرسه طب صائین را که رو به انحطاط گذاشته بود، دوباره سر و صورت و رونق داد و تا آنجا که امکان داشت تمام کتب و لوازم آن را تجدید کرد (الگود، ۱۳۷۱، ص ۴۰).

در همین هنگام بود که حضور پزشکان خارجی غیر زرتشتی به خصوص پزشکان مصری در دربار پررنگ‌تر شده و نقش مغان زرتشتی به‌عنوان مشاوران شاه و حافظان سلامت درباریان، زیر سؤال رفت و روز به روز

کمرنگ تر شد. در کتیبه اوجار هوسنت (پزشک و سردار مصری دربار داریوش اول) آمده است:

پسران مردان سرشناس را تحت نظر مردان دانشمند گذاشتم... برای آنها چیزهای مفید و آلات و ادوات، موافق کتابهای آنها آماده کرده‌ام. از این جهت که هر مریض را شفا دهند، شاهنشاه داریوش این کار را کرد زیرا که برتری این هنر که مرد بیمار، تندرستی باز یابد را می‌دانست (پیرنیا، ۱۳۸۰، ص ۶۸ و اومستد، ۱۳۷۰، ص ۱۹۴-۱۹۵).

با اینکه ایران آن زمان دارای طب ملی سازمان یافته‌ای بود، شاهان هخامنشی همچون کوروش و داریوش، به دلیل عدم اعتماد به پزشکان زرتشتی، مشاوران پزشکی خویش را از خارج کشور برمی‌گزیدند، به‌طوری که هرودت نوشته: وقتی کوروش از آمازیس خواست حاذق‌ترین چشم پزشکان را از مصر برای وی بفرستد، او بهترین پزشک را از میان آنان انتخاب کرد و این پزشک مشاور کوروش شد. هرودت در جای دیگری می‌نویسد: داریوش در دربار خود عده‌ای از مصریان را داشت که آنان را حاذق‌ترین پزشکان سراسر عالم می‌شمرد (الگود، ۱۳۷۱، ص ۳۹).

نکته جالب توجه این است که علی‌رغم دشمنی که بین دو کشور ایران و یونان وجود داشت، ولی با این حال وفاداری پزشکان یونانی، بیش از ایرانیان پزشک مورد توجه قرار می‌گرفت و این مسأله نمایانگر وجود نوعی بی‌اعتمادی شدید نسبت به پزشکان ایرانی است که وابسته به دستگاه مذهبی موبدان و مغان بودند. کار به جایی رسیده بود که یک پزشک یونانی به نام «دموکدس» (Demokedes) به یک‌باره در دربار محبوبیت پیدا کرد و... «اکنون که پزشک شاه شده بود، برای سکونت وی اطاقی تعیین گردید و هر روز ناهار را در حضور شاه می‌خورد. همچنین اردشیر هخامنشی هم پزشکی

یونانی به نام کتزیاس داشت، که البته بعداً یکی از مورخان دنیای قدیم شد (الگود، ۱۳۷۱، صص ۴۱-۴۴).

ارتباط بین پادشاهان هخامنشی و مغان زرتشتی

اگر بخواهیم عقب‌نشینی پیشوایان مذهبی دین زرتشتی در جامعه را - که متولیان امر سلامت هم بودند - در برابر پزشکان خارجی توجیه نماییم، ناگزیر از دانستن این موضوع هستیم که، رابطه بین پادشاهان هخامنشی با مغان زرتشتی چگونه بود و چه دلایلی وجود داشت که بین مغان و پادشاهان ایجاد تعارض نموده و آنها را از هم جدا نمود و همچنین سؤال اساسی‌تر این است که اصولاً پادشاهان هخامنشی چه دینی داشتند؟

هر چند که رسالت این نوشتار، بررسی دین و مذهب پادشاهان هخامنشی نیست و این خود مجال دیگری می‌طلبد، ولی تا آنجا که مربوط به موضوع این پژوهش می‌باشد و براساس آنچه که از خلال تحقیقات مورخان و باستان‌شناسان به نظر می‌رسد این است که هخامنشیان دین مشخصی نداشته‌اند و اگر هم اعتقادات دینی داشته‌اند، مسلماً زرتشتی نبوده‌اند. درباره اعتقادات آن طوایف باید گفت که ساختار طایفه‌ای آنها به روشنی نشان‌دهنده اعتقادات اولیه در نیایش طبیعت و نیروهای مرتبط با آن به‌ویژه ارتباط با عقاید توتمیک^۲، از جمله اعتقاد به خواب و خواب‌گزاری است. همچنین وجود اعتقاداتی نظیر اینکه کوروش به دست سگی ماده و هخامنش زیر نظر عقابی تربیت شد، همه نشان‌دهنده آن است که اعتقادات اولیه آریایی‌ها و به‌ویژه قبایل پارسی برخلاف عقاید رایج که آنان را زرتشتی به حساب آورده‌اند، مبتنی بر عقاید طبیعت‌پرستی است (محمودآبادی، ۱۳۸۷، ص ۳۹).

برخی از مورخین تلاش نموده‌اند تا با استناد به تعدادی از کتیبه‌های بر جای مانده، مانند کتیبه بیستون، داریوش را اولین پادشاه زرتشتی معتقد بدانند. از جمله این مورخین «امستد» است که اعتقاد دارد زمانی که زرتشت پیامبر، میهمان دربار گشتاسب در شرق ایران بود، اغلب با داریوش جوان گفتگو می‌کرد و نتیجه آن ارتباط، مأموریت مذهبی بود که داریوش، در گسترش افکار زرتشتی و ایجاد حکومت مذهبی - سیاسی از طریق به دست گرفتن قدرت انجام داد. «البته این نظر از لحاظ کلی مورد قبول نیست و مهم‌ترین دلیل آن هم عدم آگاهی تاریخی ما از زمان زندگی و رسالت زرتشت است» (محمودآبادی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۲).

بسیار روشن است که نام بزرگ‌ترین ایزد در سنگ نبشته‌های عصر هخامنشی، همیشه به صورت اهورامزدا نگاشته می‌شود و این حالت هرگز در اوستا دیده نمی‌شود. در اوستا واژه مزدا آمده است. نیبرگ چنین آورده است: منظور داریوش از اهورا مزدا، به عنوان بزرگ‌ترین خدا، که نه تنها بر خدایان و ایزدان آسمانی آریایی برتری داشته، بلکه دیگر خدایان مختلف همچون یهوه و مردوک را نیز زیر فرمان قرار می‌دهد، همانا تجسم یک آرمان آسمانی و تبدیل آن به یک پدیده زمینی و مرتبط ساختن آن دو با هم بوده است (نیبرگ، ۱۳۵۹، ص ۱۵).

در هر صورت تا آنجا که می‌دانیم، تا قبل از داریوش، هیچ کدام از پادشاهان هخامنشی خود را برگزیده اهورامزدا نخوانده‌اند و براساس آنچه که گفته شد به نظر می‌رسد که منظور از اهورامزدا در نوشته‌های داریوش، تأکید بر نوعی خدای یگانه و مقتدر است و نه خدای مورد نظر زرتشتیان.

اما براساس همین شواهد می‌توان گفت که رابطه مغان و یا پیشوایان دین زرتشت، با پادشاهان هخامنشی، رابطه چندان حسنه‌ای نبوده است و مغان، که

در دوران قبل و در دربار پادشاهان مادی دارای جلال و جبروت بودند و اکنون از موقعیت خود نزول کرده بودند، آنها را به نوعی غاصبان سلطنت می‌نگریستند که حق مادها را در سلطنت غصب نموده‌اند. البته این که رابطه مغان با بزرگان ماد و پادشاهان مادی چگونه بود و اینکه مغان در دستگاه سلطنت مادی چه جایگاهی داشتند، رسالت این نوشته نیست بلکه آنچه که به دنبال آن هستیم، بیان این مسأله است که چرا پادشاهان هخامنشی، ارتباط خصمانه با مغان داشتند.

عمده‌ترین دلیل این رابطه این بود که، مغان که اکنون از جایگاه رفیع خود طرد شده بودند، از هر فرصتی، ولو به شکل کاملاً خصمانه، برای برگشت به موقعیت قبلی خود استفاده می‌کردند. شاید مهم‌ترین مؤید این گفته شورش عظیمی بود که در زمان غیبت کمبوجیه به رهبری «گئومات» یا بردیای دروغین، که به گفته داریوش، مغی مادی بود، رخ داد و برای چند ماهی قدرت را به صورت گسترده، از دست خاندان هخامنشی خارج ساخت. در جریان این برخورد، موقعیت متزلزل مغان در دستگاه هخامنشیان فرو ریخت؛ زیرا از این پس آنان و هر کس که وابسته به آنان بود، شورش و دشمن حکومت به حساب می‌آمدند و حتی گاه بقیه شورشیان را هم به آنان نسبت می‌دادند. نویسنده کتاب فرایند اقتدار امپراطوری هخامنشیان، معتقد است که:

داریوش کوشش دارد، بردیای دروغین را مغی سرکش و شورشگری غاصب و دروغزن معرفی کند و پایگاه قدرت او را هم به مغان و هم به قبایل ماد که پیش از آن هم بر ایران حکومت کرده بودند، نسبت دهد. به واقع از نگاه داریوش و بخش عمده‌ای از خاندان هخامنشی، مغان و مادها به صورت دو پدیده سیاسی مذهبی، قدرت را از خاندان هخامنشی و فرزندان کوروش ربوده بودند (محمودآبادی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۱).

در چنین شرایطی بود که می‌توان حدس زد، مغان زرتشتی که حاملان و وارثان سنت‌های پزشکی ایران قدیم بودند، محیط را برای ادامه زندگی خود مساعد تشخیص نداده و احتمالاً گروهی از آنان در آرزوی یافتن محیطی مساعدتر، جلای وطن نمودند. از آنجا که غرب و در رأس آنجا، کلونی‌نشین‌ها و شهرهای یونان، به دلیل شروع خیزش علمی و همچنین وجود دشمنی و رقابت با امپراطوری هخامنشی، محیط مناسبی برای آنان بود، احتمالاً برخی از آنان وطن خود را به قصد آنجا ترک نمودند و نظریات طبی خوشان را در آنجا اشاعه دادند.

مزاج‌های چهارگانه و باورهای باستانی ایران

بسیاری از مورخین و محققین را نظر بر این است که تئوری طب مزاجی که معتقد به تقسیم طبیعت بدن انسان به چهار مزاج است، ابتدا توسط فلاسفه یونان و جالینوس ابداع گشت و سنت پزشکی ایران قدیم را به شدت تحت تأثیر قرار داد و این علم توسط پزشکان معروف ایرانی از جمله: زکریای رازی، ابوسهل مسیحی و ابن سینا، به آیندگان منتقل گشت. البته همین محققین نمی‌توانند انکار کنند که این تئوری، خود گوشه چشمی به میراث سلامت ایران باستان، مبتنی بر عقاید زرتشت دارد که می‌گفت جهان بر چهار عنصر آب، زمین، آتش و باد نگه داشته شده است و معنی آن این بود که حیات و موجودات زنده، شامل گیاهان و حیوانات، از اینها منشأ گرفته و از این چهار عنصر ترکیب شده‌اند:

۱. عنصر خورشید یا آتش که نور و گرما را می‌گستراند.
۲. عنصر هوا یا باد که برای مخلوقات اکسیژن و گاز کربنیک مهیا می‌کند.

۳. عنصر زمین که اساس زندگی و رشد مخلوقات است.

۴. عنصر آب که سه عنصر دیگر را به هم پیوند می‌زند.

به‌عنوان مثال در قسمتی از اوستا، هنگام نیایش آتش، یکی از همین عناصر چهارگانه مقدس، می‌خوانیم که:

ای آذر پسر اهورا مزدا ترا می‌ستاییم. آذر «برزی سونگه» را می‌ستاییم. آذر «وهو فریان» را می‌ستاییم. آذر «اوروازیشت» را می‌ستاییم. آذر «واذیشث» را می‌ستاییم. آذر «سپنیشث» را می‌ستاییم. آذر نافه شهریار ایزد «نریوسنگ» را می‌ستاییم. آذر خانه خدای همه خاندان‌ها، آن مزدا آفریده پسر اهوره مزدا آن اشون آن رد اشونی و همه آذران را می‌ستاییم. بهترین آب‌های نیک مزدا آفریده اشون را می‌ستاییم.... (یسنه، هات ۱۷، ص ۱۶۸).

جالب این است که در تفسیر پهلوی این فقره، پنج قسم آتش برحسب موضوع این طور معنی شده: نخستین بلند سوت یا بزرگ سود که در توضیحات اسم عمومی آتش بهرام خوانده شده است. دومین آتش، «برزی سونگه» در تن مردمان و جانوران است یا به عبارت دیگر حرارت غریزیه یا همان مزاج گرم است. سومین آتشی است که در رستنی‌ها و چوب‌ها موجود است، چهارمین آتش برق در ابرهاست و.... (متین دوست، ۱۳۸۴، ص ۵۸). به این ترتیب کاملاً مشخص است که در سروده‌های اوستا، اشاره واضح و گویایی به طبایع چهارگانه شده و به عنوان نمادهایی مقدس ستایش شده است.

حال اگر نظر محققین را بپذیریم که «تاریخ تنظیم گات‌ها و بخش‌های مختلف اوستا خیلی قبل از روی کار آمدن سلسله ماد و حکومت پارسیان بوده است» (راوندی، ۱۳۵۷، ص ۱۴۳). آنگاه می‌توان گفت که نظریه وجود مزاج‌های چهارگانه، از عقاید سنتی ایرانیان باستان است.

طبق نظر طب سنتی، انسان قادر نیست خودش به تنهایی انرژی لازم را برای سلامتی بدنش کسب کند. بنابراین، گیاهان، انرژی نور خورشید را گرفته و آن را با عصاره سه عنصر آب، خاک و هوا مخلوط کرده و به این طریق غذا برای بشر تولید می‌کنند. پس از انجام تغییرات در سیستم گوارش، مواد غذایی وارد کبد شده و در آنجا تبدیل به چهار مزاج می‌گردند: صفرا، خون، بلغم و سودا. ادعا می‌شد که سلامتی بدن وابسته به متعادل بودن این چهار عنصر است و افزایش هر کدام از آنها موجب بیماری می‌شد. برای مثال در غلبه صفرا، گفته می‌شد که مزاج صفراوی شده، در خون، خونی شده، در بلغم، بلغمی و در سودا، سودایی یا تیره شده است (Dr. Barjesteh, 2003, page 37-38).

وضعیت طب در یونان قدیم

تمدن یونان باستان، از طریق مراودات مردمان این شبه‌جزیره به مصر، آسیای صغیر و ایران و آشنایی با فرهنگ و تمدن مردمان خاورمیانه شکل گرفت. تمدن یونانی نخست در جزیره کرت به وجود آمد و سپس در تروا و سایر شهرهای یونان به تکامل رسید. اوج شکفتگی تمدن یونان - به قول مارکس - به عهد «پریکلس» باز می‌گردد (تاریخ جهان باستان، ص ۱۲۹).

ویل دورانت در خصوص تمدن یونان معتقد است که:

... یونانیان نیز سازنده کاخ تمدن به‌شمار نمی‌روند زیرا آنچه از دیگران گرفته‌اند به مراتب بیش از آن است که از خود بر جای گذاشته‌اند. یونان در واقع همچون وارثی است که ذخائر سه هزار ساله علم و هنر را که با غنائم جنگ و بازرگانی از خاورمیانه به آن سرزمین رسیده بناحق تصاحب کرده است. با مطالعه مطالب تاریخی مربوط به خاور نزدیک و احترام گذاشتن به آن، در حقیقت وامی را که نسبت به مؤسسان واقعی تمدن اروپا و آمریکا داریم، ادا کرده‌ایم (۱۳۵۸، ص ۱۷۶).

مشابه با رسوم اکثر تمدن‌های قدیم، در غرب هم پیشوایان مذهبی متولی سلامت و درمان جامعه بودند. در تمدن یونانی‌ها و روم باستان هم در ابتدا محل معاینه و معالجه‌ی بیماران همان معابد بود و معالجه در آنجا به وسیله‌ی معالجات متداول رمزی و خرافات و طلسم و سحر بود. معبد اپیدوروس (Epidaurus) مربوط به «اسقولاپیوس» در جنوب یونان یکی از معابدی است که، محل معالجات و درمان بیماران بوده است. در آنجا ستون‌هایی دیده می‌شوند که برای اولین بار نام بیماران، تاریخچه مختصری از بیماری آنها و شرحی از درمان آنها را ثبت نموده‌اند (نجم آبادی، ۱۳۴۱، ص ۶۸). در واقع یونانیان به دلیل اندیشه‌های خرافی که در ذهن داشتند بیماران را در معابد جمع‌آوری نموده و با استغاثه به درگاه خدایان و انجام مراسم جادویی و سحرآمیز سعی در معالجه بیماران داشتند.

آنچه که مسلم است این است که در یونان قدیم، اصول طبی منسجم مبتنی بر روش‌های علمی وجود نداشت و به همین لحاظ طب یونانی در برابر همسایگانش همچون ایران و مصر، حرفی برای گفتن نداشت. مؤلف کتاب تاریخ پزشکی/ایران معتقد است:

... تا آنجا که از اطلاعات به دست آمده معلوم می‌شود، در ایران قدیم وضع طب پیشرفته‌تر از آشور بود. حتی به جرأت می‌توان پا را فراتر نهاده، گفت که ایرانیان اصول آنچه را که طب یونان نامیده شده، به یونانیان تعلیم داده‌اند. در سال ۷۰۰ پیش از میلاد هیچ‌گونه اثری از علم و فرهنگ بر یونانیان مشهود نبود، با این حال ۲۰۰ سال پس از آن، یونانیان چنان در علوم و فنون پیشرفت کرده بودند که بقراط توانست رساله‌هایی در دانش پزشکی به رشته تحریر درآورد و عنوان پدر طب را برای خود کسب کند (الگود، ۱۳۷۱، ص ۲۸).

ابن خلدون هم یونانیان را پس از حمله اسکندر، میراث‌خوار تمدن ایرانی می‌داند و معتقد است:

و اما ایرانیان بر شیوه‌ای بودند که به علوم عقلی اهمیتی عظیم می‌دادند و دایره آن علوم در کشور ایشان توسعه یافته بود زیرا دولت‌های ایشان در منتهای پهنای و عظمت بود و هم گویند که این علوم پس از آنکه اسکندر دارا را کشت و بر کشور کیانیان غلبه یافت از ایرانیان به یونانیان رسید. چه اسکندر بر کتب و علوم بی‌شمار و بی‌حد و حصری از ایشان دست یافت (۱۳۶۶، ص ۱۰۶۸).

اما همان‌گونه که بیان شد، میراث طبی ایرانیان ممکن است سال‌ها قبل از حمله اسکندر و در اوایل دوران هخامنشیان، به یونان رفته باشد. آنچه که مسلم است اینست که ایرانیان سابق، دارای سنت‌های علمی مستقلی بوده‌اند و این مسأله در اظهارنظر برخی از پزشکان قدیم هم تبلور دارد؛ مثلاً از گفته‌های «ابن‌سینا» چنین برمی‌آید که پیش از اسلام نوعی حکمت و فلسفه به گونه غیر یونانی در ایران و مشرق‌زمین حیات داشته است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵ق. / ۱۹۵۶م، ص ۱۰). سیریل الگود هم که به دلیل در دست داشتن برخی از منابع خارجی، گفته‌هایش در اکثر موارد سندیت دارد، شک دارد که یونانیان در طی این دو قرن روشی را که اکنون به نام روش بقراط معروف است، خود به خود پدید آورده باشند. به علاوه با مطالعه‌ای که در ریشه‌های کلمات تخصصی به کار رفته در رساله‌های طبی یونانی انجام داده است، معتقد است که:

در آثار و کلمات بقراط نشانه‌های تازگی کاملاً آشکار است و هیچ‌گونه اثر تحول تدریجی در آنها دیده نمی‌شود. ترکیبات و ساختمان‌ها به نام اشیاء متداول روزانه نامگذاری شده‌اند. در بسیاری از موارد به قسمت‌های مختلف بدن نام‌هایی که ریشه آنها هند و اروپایی است داده شده و بقیه اسامی هم آشکارا اساس بابلی دارند. حتی خود یونانی‌ها هم فرضیه طبایع چهارگانه خود را یک

فرضیه بیگانه می‌شناختند و به رسم آن زمان آن را ایرانی می‌نامیدند که البته مقصودشان فقط معرفی بیگانه بودن آن بود» (۱۳۷۱، ص ۳۷).

وجود مکتب فیثاغورس، که تحولی جدید در نگرش‌های علمی یونان باستان بود، خود دلیل دیگری بر این مدعا است که علوم یونانی به خصوص در زمینه پزشکی، برگرفته از میراث ملت‌های شرقی، و ایرانیان است. فیثاغورس در حدود سال ۵۳۰ قبل از میلاد به دلیل تعارض دیدگاهش با نظریات سنتی یونان، در جستجوی محیط مناسبی برای گسترش عقایدش، به جنوب ایتالیا رفت و به کمک شاگردانش، نوعی مکتب جدید پایه‌گذاری کرد که بعدها به نام خودش «مکتب فیثاغورثی» نامیده شد (سارتن، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۲۳). فیثاغورث و شاگردانش، اندیشه تک عنصری را رها کرده و ادعا می‌نمودند که ماده بایستی از خاک، آب، هوا و آتش ترکیب شده باشد و گمان می‌کردند که این چهار عنصر باید از ترکیب جفت جفت چهار کیفیت اصلی سرد، گرم، تر و خشک نتیجه شده باشد (دامپی، ۱۳۷۱، ص ۳۶).

همان‌گونه که مشخص است، این‌گونه عقاید تشابه و تقارن زیادی با باورهای سنتی ایرانیان قدیم داشته و این مقایسه برخی از محققین را به این نتیجه رسانیده که اکثر نظریات فیثاغورث ریشه شرقی دارد و به نحوی وام گرفته شده از باورها و سنت‌های ایرانی است (رنان، ۱۳۸۵، ص ۹۹).

نکته جالب توجه تقارن زمانی دوران زندگی علمی فیثاغورث با بروز تحولاتی است که در ایران منجر به اخراج مغان زرتشتی شد. همان‌گونه که مورخین بیان نموده‌اند، واقعه کشتار و اخراج مغان، که بعدها مبنای عید ملی سالیانه هخامنشیان در همان روز سال شد (پیرنیا، ۱۳۸۰، ص ۷۸)، در سال ۵۲۱ قبل از میلاد بود و نظریات فیثاغورث، به فاصله کمتر از ده سال از آن واقعه،

در ایتالیا بیان شد و این به خوبی نشان از تأثیرات نظریات ایرانی بر ادعاهای فیثاغورث دارد.

نتیجه

موقعیت ویژه جغرافیایی ایران و قرار گرفتن قسمت‌های اعظم راه‌های تجاری دریایی و زمینی بین شرق و غرب، باعث گشته تا این سرزمین نقطه تلاقی و اعتلای فرهنگ‌ها و اندیشه‌های شرق و غرب باشد. گذشته از این، بروز حوادثی همچون هجوم‌های مکرر به همراه روی کار آمدن سلسله‌های مختلف با اندیشه‌های متفاوت، باعث گشته تا برخورد اندیشه‌ها مختلف صورت پذیرفته و احیاناً جایگزین گردند.

روی کار آمدن حکومت هخامنشیان و افزایش اقتدار آنها که همراه با کاهش نفوذ مغان و موبدان در دستگاه حکومت بود، باعث گشت تا تعارض ما بین حکام و پیشوایان مذهبی روز به روز تشدید گشته و گاه باعث بروز شورش‌های گسترده از سوی آنان گردد.

بزرگ‌ترین و مشهورترین شورش آنها که توسط گئومات مغ صورت گرفت، نتیجه‌ای جز سرکوبی و قتل تعداد زیادی از آنان را دربر نداشت و بدین ترتیب مغان و موبدان که به تبع باورهای مذهبی، حاملان سنت‌های طبی ایرانیان قدیم مبتنی بر عناصر اربعه بودند، به دنبال محیط مساعدتر، رو به سوی کشورهای غربی همچون یونان آورده و دانش طبی خودشان را هم که براساس فرضیه طبایع چهارگانه بود، بدانجا منتقل نمودند، تا پس از صیقل خوردن و رنگ و لعاب جدید، این فرضیه ایران قدیم، به‌عنوان فرضیه ای غربی - یونانی و احیاناً طب جالینوسی، به دنیای امروز معرفی گردد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- گزنفون از سرداران مزدور یونانی بود که به همراه کوروش کوچک در جنگ علیه اردشیر دوم شرکت نموده و به هنگام عقب‌نشینی کتاب آنا‌بازیس را تألیف کرد.
- ۲- توت‌م‌ها اجسامی نمادین هستند که در اقوام بومی بیشتر قاره‌ها کاربردهای آیینی دارند. توت‌م معمولاً به عنوان یادمانی از نیاکان یک ایل یا طایفه عمل می‌کند و افراد طایفه توت‌م را دارای نیرویی برای حمایت و حفاظت از طایفه می‌دانند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ابن‌خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۶). *مقدمه ابن‌خلدون*. برگردان: محمد پروین گنابادی. جلد دوم، چ ۵. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (بوعلی). (۱۳۷۵ ق. / ۱۹۵۶ م.). *الشفاء المنطقی*. انتشارات وزارت تربیت و تعلیم. بی‌جا.
- الگود، سیریل. (۱۳۷۱). *تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه باهر فرقانی. ویراسته محمد حسین زمانی. چ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- اومستد، آ. (۱۳۷۰). *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*. انتشارات امیرکبیر. تهران.
- بیانی، شیرین. (۱۳۸۰). *دین و دولت در عهد ساسانی*. انتشارات جامی. تهران.
- پیرنیا، حسن؛ اقبال، عباس. (۱۳۸۰). *تاریخ ایران از آغاز تا پایان قاجاریه*. انتشارات خیام. چاپ نهم. تهران: بی‌جا.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۶۲). *ایران باستان*. جلد ۲. تهران: دنیای کتاب.
- جنیدی، فریدون. (۱۳۸۰). *تقدیمی ایرانی بر موزه‌هایی در باد*. کتاب ماه شماره ۳۹ و ۴۰.
- حاجی خلیفه. (۱۹۹۲). *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*. ج ۵. بیروت.
- دامپی، یر. (۱۳۷۱). *تاریخ علم*. ترجمه عبدالحسین آذرننگ. تهران: انتشارات سمت.
- دورانت، ویل و آریل. (۱۳۵۸). *تاریخ تمدن*. جلد اول. مشرق زمین گاهواره تمدن. ترجمه احمدآرام. جلد اول. تهران: نشر اقبال.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۴). *اوستا*. تهران: انتشارات مروارید.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۵۷). *تاریخ اجتماعی ایران*. جلد اول. چ ۵. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رنان، کالین. (۱۳۸۵). *تاریخ علم کمبریج*. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- سارتن، جورج. (۱۳۶۵). *مقدمه ای بر تاریخ علم*. ترجمه غلامحسین صدری افشار. جلد اول. تهران: انتشارات هدهد.

سلطان زاده، حسین. (۱۳۶۴). تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون. تهران: نشر آگاه.

فردوسی، حکیم ابوقاسم. (۱۳۷۵). شاهنامه. به تصحیح ژول مل. تهران: انتشارات بهزاد.
 متین دوست، احمد. (۱۳۸۴). باورهای آریائیان. انتشارات چهارباغ، اصفهان.
 محمودآبادی، سید اصغر. (۱۳۸۷). فرایند اقتدار امپراطوری هخامنشی. نشر نقش مانا. اصفهان.
 نجم آبادی، محمود. (۱۳۴۱). تاریخ طب در ایران. جلد ۱، تهران: چاپ هنربخش.
 نیبرگ، هنریک ساموئل. (۱۳۵۹). دین‌های ایران باستان. ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی. تهران: هیأت محققان شوروی. تاریخ جهان باستان. ج ۲.

(ب) منبع لاتین

Dr. Barjesteh, S. (2003). *Qajar era health hygiene and beauty* Rotterdam.

یادداشت شناسه مؤلف

مسعود کثیری، پزشک و دانشجوی دکترای تاریخ، مدرس دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

نشانی الکترونیکی: Masoodkasiri@gmail.com

تاریخ وصول مقاله: ۱۳۸۸/۱۰/۲۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۲/۵